مكه و مدینه در عصر خلفاي اموي

افسانه روشن

چكيده

حاکمان اموي، آنگونه كه در شام پيروان و طرفداران بي قيد و شرط داشتند، در قلمروهاي اسلاميِ ديگر توفيق جذب مردم را نيافتند، به خصوص در حجاز که همواره با مخالفان خود درگير بودند.

در دوران معاويه و يزيد نيز مكه عمدتاً پناهگاه امن اين مخالفان بود؛ حسين بن علي علیهما السلام با ابراز مخالفت با يزيد و قيام بر ضدّ وي، از مدينه به مكه رفت.

عبد الله بن زبير نيز حرم امن الهي (مكه) را مكاني مناسب براي مبارزه با يزيد تشخيص داد.

تنها چيزي‌كه ذهن معاويه را در حکومتش، به‌خود مشغول‌کرده بود، گردآمدن مخالفانش در مكه بود. مخالفان وي از مسلمانان برجستة جامعة اسلامي بودند و مخالفت‌آنان مي‌توانست مشروعيت سلسلة اموي را زير سؤال ببرد و به‌چالش بكشد. از اين‌رو بودکه معاويه‌ ـ که به زيركي شهرت داشت ـ وقت و هزينة زيادي را صرف جلب نظر اين مخالفان کرد.

اما يزيد كه فاقد سياست و زيرکي پدرش بود، در برخورد با مخالفانش، فجايعي آفريد كه مانندش در تاريخ اسلام پديد نيامد. در اين دوره بود كه رو در رويي سپاهيان يزيد با ياران حسين بن علي علیهما السلام فاجعة كربلا را آفريد.

حادثة بي‌مانند ديگر، درگيري و مقابلة فرمانده سپاه يزيد با ابن زبير و سوزاندن کعبه است.

اين دو رخدادِ دورة خلافت يزيد، به راحتي از خاطر مسلمانان زدوده نشد و تا ابد لكة ننگي است بر دامان خلافت اموي!

مقدمه

مكه از ديرباز و حتي پيش از ظهور اسلام، از شهرهاي مهم عربستان بوده و هست. مهمترين دليل اين اهميت، وجود كعبه در اين شهر است كه آن را به لحاظ ديني و مذهبي در رديف شهري مقدس و قابل احترام در مي‌آورد. همين ويژگيِ مذهبي، موجب مي‌شد که مكه اهميت اقتصادي و تجاري نيز بيابد و روز به روز بر رونق و شكوه آن افزوده گردد.

گرچه اسلام در مکه ظهور يافت، اما با هجرت پيامبرخداصلی الله علیه و آله و سلم به مدينه، تا حدّي از اهميت مکه کاسته شد؛ البته به جهت وجود خانة خدا؛ در اين شهر، مركزيت و محوريت آن رنگ نباخت.

شهر مدينه تا زمان به قدرت رسيدن معاويه، مركز حكومت اسلامي باقي ماند و در كنار مكه از شهرهاي مهم و محوري مسلمانان بود اما آنگاه که معاويه به خلافت دست يافت، اين مركزيت به شام منتقل شد و از آن پس، شام و مكه و به عبارتي حجاز، در تقابل با يكديگر قرار گرفتند.

از آنجا که در دورة معاويه، شام مركز حكومت اسلامي بود، منابع و نوشته‌هاي اين دوران اشارة چندان جامعي به اوضاع مكه ندارند و تمامي مطالب آن‌ها محدود به ذكر مخالفت‌هايي است كه از مكه با خاندان اموي انجام مي‌گرفت.

مکه در دوران معاويه

از آنجا که در زمان حکومت معاويه، پسر ابو سفيان، مرکز خلافت اسلامي شام بود، منابع اين دوره، آگاهي چندان دقيقي از اوضاع مکه به دست نمي‌دهند. تنها موضوعي که در منابع از آن سخن به ميان آمده، تلاش هاي معاويه بر گرفتن بيعت از مخالفان براي يزيد در مکه است که پس از بررسي واليان امويِ مکه درآن زمان، ارائه خواهد شد.

1 ـ کارگزاران اموي در مکه

پيش‌تر اشاره شد که گرچه معاويه، نخستين خليفة اموي، شام را مرکز حکومت برگزيد، اما اين کار او موجب نشد که مکه اهميت ديني و مذهبي ديرين خود را از دست بدهد. از همين رو است که معاويه حساسيت ويژه‌اي به گزينش کارگزاراني از اين شهر داشت. سياستي که او در پيش گرفت اين بود که افرادي از خاندان اموي و يا کساني که افراد مطمئن و معتمد هستند را به ولايت و زمامداري اين شهر برگزيند تا بتواند مکه و تحوّلات آن را به خاطر اهميت و حساسيتش، به راحتي زير نظر داشته باشد.

مشخص نيست‌که نخستين والي مکه در دورة معاويه چه‌کسي بوده، اما روشن است‌که آنان عبارت بودند از:

ـ برادر معاويه، عتبة بن ابوسفيان بن حرب اموي.

ـ احمد بن خالد بن عاص بن هشام، در سال 42ق. همچنين در سال‌هاي: 45، 46، 47 و 48ق. و نيز در سال 43ق.1

ـ سعيد بن عاص از اشراف و بزرگان قريش. ابن عبدربه مطلبي در تأييد ولايت وي بر مکه آورده است؛ او در فصلي که خطبه ها را به نقل از العتبي نقل کرده، مي گويد: سعيد بن عاص که والي مدينه بود، پسرش عمرو بن سعيد را والي مکه قرار داد.2

ـ عمرو بن سعيد بن عاص. ابن اثير در سال 60 ق. در اخبار مربوط به اين سال آورده است: وقتي يزيد بن معاويه به حکومت رسيد، عمرو بن سعيد بن عاص والي مکه بود. 3

ـ خالد بن عاص بن هشام. در سال 43ق. سالي که مروان بن حکم فرماندار مدينه بود. ابن اثير آورده است: در سال 41 و 42ق. عتبة بن ابي سفيان با مردم حج گزارد. در سال 43 مروان ابن حکم که فرماندار مدينه هم بود، امير الحاج شد و خالد بن عاص بن هشام والي مکه بود. در سال 45 مروان بن حکم، در سال 46 و 47 عتبه بن ابي سفيان و در سال 48 مروان بن حکم اميرالحاج بودند. آنگاه که معاويه تصميم گرفت فرزندش يزيد را به ولايتعهدي برگزيند، چنين مناصب مهمي را به وي سپرد تا تجربياتي براي دورة خلافتش بيندوزد؛ در سال 50 و 51 يزيد بن معاويه حج گزارد. در سال 52 و 53 سعيد بن عاص، در سال 54 و 55 مروان بن حکم، در سال57 وليد بن عتبه و در سال 59 عثمان بن محمدبن ابي سفيان اميرالحاج مسلمانان بودند.4

با مروري کلي بر اين اسامي، در مي‌يابيم که امراي حج، همچون واليان مکه در اين عصر، از ميان افراد معتمد و مطمئني که با خاندان اموي قرابت و نسبت نزديکي داشتند، انتخاب مي‌شدند.

معاويه و مخالفان حکومت اموي در مکه

تقابل اهالي مکه با حکومت امويان به نوعي تقابل مکه با شام بود. در اين زمان مکه به صورت پناهگاه مخالفان حکومت اموي درآمده بود. از سوي ديگر، مکه به خاطر جنبة تقدس و احترامي که نزد مسلمانان داشت، مي‌توانست امنيت خاطر مخالفان را فراهم آورد. مخالفت با معاويه از زماني حالت جدي به خود گرفت که معاويه بر آن شد تا فرزند ناخلف خود يزيد را به عنوان وليعهد حکومت اسلامي برگزيند. اين تصميم بازتاب و واکنش مثبتي براي امويان در پي نداشت. معاويه اين برنامه را جهت تثبيت و تحکيم پايه هاي زمامداري موروثي سلسلة اموي دنبال مي‌کرد اما موفقيت اين طرح از اين جهت دشوار بود که در ميان افکار عمومي، به ويژه صحابه و مسلمانان برجسته‌اي که هنوز در قيد حيات بودند و روش و منش پيامبر اسلامصلی الله علیه و آله و سلم را به ياد داشتند، يزيد به عنوان فردي لاابالي، فاسق و بي دين جايگاهي نداشت و طبيعي است آنان چنين فردي را به عنوان خليفه مسلمانان پذيرا نبودند.

تا زماني که امام حسن علیه السلام در قيد حيات بود، طرح چنين مسأله‌اي از سوي معاويه نمي‌توانست مقبول بيفتد؛ چرا که يکي از مواد صلح ميان ايشان و معاويه اين بود که: معاويه براي خود جانشيني انتخاب نکند. پس از شهادت امام حسن مجتبي علیه السلام گرچه منع طرح اين مسأله برداشته شد، اما مانع بزرگتر در تحقّق ولايت‌عهدي يزيد، مخالفاني بودند که بيشتر در مکه و مدينه سکونت داشتند. از ميان اين مخالفان مي‌توان به حسين‌بن علي علیهما السلام و اشخاصي مانند عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، عبدالله ابن عمر و عبدالله بن زبير اشاره کرد.

معاويه در بيعت گرفتن براي يزيد و جلب نظر چنين مخالفاني، که از شخصيت‌هاي برجسته و ممتاز مسلمانان بودند، سفرهايي به مکه و مدينه داشت. اين سفرها مربوط به زماني بود که معاويه براي حج يا عمره، شام را به مقصد حجاز ترک مي‌کرد. بنابراين، براي اين‌که روشن شود معاويه چه سال هايي براي گرفتن بيعت از اين افراد، به اين شهر (مکه) رفته، بايد ديد در چه سال‌هايي در حج يا عمره حضور يافته است. با مراجعه به منابع اولية تاريخي، چنين به دست مي آيد که معاويه در طول زمامداري بيست سالة خود، دو بار حج گزارد؛ 1. در سال 44 ق. 2. در سال 50 ق.5 وي در سال 56 ق. نيز به سفر عمره رفت.6

ابن اعثم از ديدار معاويه با حسين بن علي علیهما السلام در مکه خبر مي دهد و مي‌نويسد:

«روزي معاويه امام حسين علیه السلام را نزد خويش خواند و از بيعت مردم ساير شهرها و امتناع مردم مدينه با وي سخن گفت و منتظر شنيدن نظر وي شد. حسين علیه السلام فرمود: درنگ کن اي معاويه و در اين کار بهتر از اين بينديش كه‌ تمشيت‌ مهم‌ خلافت‌ را كس‌ هست‌ كه‌ او از يزيد، هم‌ به‌ ذات‌ خويش‌، هم‌ به‌پدر و هم‌ به‌ مادر بهتر است‌. معاويه گفت: مگر از اين کس، خويشتن را مي‌خواهي؟ حسين علیه السلام گفت: اگر خويشتن را خواهم دور نخواهد بود. معاويه گفت: بشنو اي ابا عبدالله تا بگويم در آنچه مادر تو بهتر از مادر يزيد است، شبهتي نيست و نيز پدر تو را فضيلت و قرابتي که با مصطفيصلی الله علیه و آله و سلم است، هيچ جاي انکار آن نيست، اما تو و او، والله که او امت محمدصلی الله علیه و آله و سلم را و اقامت لوازم خلافت را بهتر از تو هست.»7 معاويه که خود مي دانست جوابش در مقابل حسين بن علي علیه السلام قانع کننده و قابل قبول نيست، وي را از وفاداري مردم شام نسبت به يزيد بيم داد.8

نخستين تلاش معاويه در مکه و مدينه براي گرفتن بيعت براي يزيد، در سال 44 صورت گرفت، همان سالي که براي حج به مکه رفته بود. اما از اين پس، تا سال 51 ق. سخني از بيعت براي يزيد به ميان نياورد، هرچند هدايا و بخشش‌هاي خود، حتي از مخالفان يزيد هم قطع نکرد.9

اقدام ديگر معاويه در جلب بيعت براي يزيد، فراخواني نمايندگان ديگر مناطق اسلامي به شام بود تا موافقت خود را با وليعهدي يزيد اعلام کنند و از مردم منطقة تحت حکومت خود بيعت بگيرند. در پاسخ به اين دعوت، فرماندار مکه همچون ساير شهرها نزد معاويه رفت، البته در مورد سال وقوع اين رخداد، منابع اتفاق نظر ندارند؛ ابن اعثم سال 55 ، ابن اثير سال 56 و مسعودي سال 59 قمري را ذکر مي‌کند.10

معاويه، به بهانة سفر حج، براي بيعت گرفتن از مردم مکه و مدينه به حجاز آمد و در رجب سال 56 ق. در جمع مردم حاضر شد، اما باز عده‌اي از فرزندان صحابه در برابر وي سکوت اختيار کردند و معاويه نيز آن را به فرصتي ديگر موکول کرد. سياست وي در حجاز آن نبود تا با زور دست به اين اقدام بزند. وي در مکه نيز با مخالفانش بارها سخن گفت اما هر بار پاسخ منفي شنيد. زماني که حسين‌بن علي علیهما السلام در مکه بود، حاکم شهر از ديدار مردم عراق با وي جلوگيري مي‌کرد. 11 اين تدابير از آن جهت به کار بسته مي‌شد که سرسخت‌ترين و جدّي‌ترين مخالف خلافت اموي، حسين بن علي علیهما السلام بود. معاويه که از مخالفت او به ستوه آمده بود و حيله‌ها و دسيسه هايش در وي کارگر نمي‌افتاد، نزد ابن عباس از وي شکايت کرد و گفت:

«چندان که مي نگرم از شما هيچ دوستي و موافقت نمي بينم، بلکه هر روز نوعي ديگر از دشمني و منازعت مشاهده مي‌کنم، به خصوص حسين ابن علي که از او سخن‌ها به من مي رسد.»12

طبري مي‌نويسد: معاويه در سفرش به حجاز، حسين‌بن علي علیهما السلام را خواست وگفت:

«برادرزاده‌ام! مردم همه به اين کار گردن نهادند، مگر پنج کس از قريش که تو راهشان مي بري. برادرزاده‌ام! تو را به مخالفت من چه حاجت؟!»13

وي در ادامه مي افزايد: «حسين بن علي علیهما السلام فرمود: اگر ديگران بيعت کنند، من نيز بيعت خواهم کرد.»14

ديدارهاي معاويه و حسين بن علي علیهما السلام از سال 50 تا 60 ق. در مکه و مدينه رخ داد که گاهي با خشونت و عداوت و زماني با خوشرويي همراه بود.

ابن اثير نقل مي کند: معاويه حسين بن علي علیهما السلام را مورد بي مهري قرار داد. به وي توهين کرد و سخناني زشت گفت.15 معاويه براي تسليم حسين بن علي علیهما السلام ، بني هاشم را از عطا و بخشش خود محروم ساخت و هنگامي‌که با مخالفت ابن عباس روبه‌رو شد، در سبب آن گفت:

«از حسين بن علي رنجيده‌ام که با پسر من بيعت نمي‌کند و اهانت‌هايي را به او نسبت مي‌دهد.»16

اما هنگامی که معاويه از مدينه به مکه رفت تا شايد بتواند کار بيعت يزيد را به انجام رساند، با حسين بن علي علیهما السلام ديدار کرد و وي را ستود و گفت: «مرحبا! اي ابا عبدالله و اي سيد جوانان اهل بهشت...»17

از ديگر مخالفان جدي خلافت اموي و به طور خاصه خلافت يزيد، عبدالله بن زبير بود؛ چرا که وي انديشة خلافت بر امت مسلمان را در سر مي پروراند و خود را شايسته‌تر از يزيد براي کسب اين مقام مي‌دانست.

زماني‌که حاکم مدينه معاويه را از اين نکته با خبر مي‌کند که خاندان بني هاشم دعوت را اجابت نکرده و کسي‌که در اين ميان دشمني و خودداري خويش را از بيعت نمايان ساخته، عبدالله بن زبير است، مي‌گويد: من بدون استفاده از مردان اجنبي، نمي‌توانم از آنان بيعت بگيرم، مگر اين‌که خود بيايي و نظرت را در اين مورد بيان کني. معاويه به همة مخالفان نامه‌هايي نوشت و سعي در تطميع، تهديد يا جذب آنان کرد.18

به گزارش ابن اثير و ابن اعثم، معاويه از مخالفان، به عايشه نيز شکايت برد؛ عايشه سفارش کرد که با آن‌ها به نرمي رفتار کن که به خواست خدا به آنچه دوست داري، گرايش يابند. معاويه گفت چنين کنم.

در سال 60 ق. که معاويه مرگ خود را نزديک مي‌ديد و از شيوه‌هايي که تا آن زمان به کار برده بود، نتيجه‌اي حاصل نشده بود، از باب تهديد به قتل وارد شد و نتيجه‌اي که مورد نظرش بود، گرفت. وي مردم را که از سراسر مناطق اسلامي براي حج آمده بودند، جمع کرد و در مسجدالحرام در حضور مخالفان، بيعت يزيد را مطرح و اعلام کرد که همه با اين امر موافق هستند. معاويه رييس نگهبانان خود را در حضور آن چند نفر فراخواند و به او گفت: «بر هر يک از اينان دو مرد شمشير به دست برپا دار و اگر يکي از آنان خواست سخنان مرا تصديق يا تکذيب کند، آن دو مرد با شمشيرهايشان او را بزنند.» سپس همراه آنان در اجتماع مردم حاضر شد و بر فراز منبر رفت و خطاب به حاضران گفت:

«اين افراد سروران و برگزيدگان مسلمانان هستند. کاري بي رايزني آنان به فرجام نمي‌رسد. آنان خشنود شدند و با يزيد بيعت کردند، شما نيز با نام خدا بيعت کنيد. مردم بيعت کردند.»19

پس از آن، در مکه به مردم عطايا و جوايزي بخشيد20 و روانة مدينه شد. سپس مردم با آن چند نفر ديدار کردند و به آنان گفتند: گمان مي برديد که بيعت نمي‌کنيد، چرا خرسند گشتيد و ارمغان گرفتيد و بيعت کرديد؟ گفتند: به خدا بيعت نکرديم. پرسيدند: پس چرا گفتار اين مرد را رد نکرديد؟ گفتند: به ما نيرنگ زد و ترسيديم که کشته شويم.21

بدين ترتيب معاويه که در تاريخ اسلام به عنوان خليفه‌اي نيرنگ باز معروف است، توانست با توسل به حيله و نيرنگ از مخالفان بيعت بگيرد، دليل اصرار معاويه و تلاش گستردة وي براي جلب بيعت اين افراد اين بود که مخالفان خلافت يزيد از مسلمانان برجسته‌ای به شمار مي‌رفتند که قول و فعل آنان حجتي براي ساير مسلمانان به حساب مي‌آمد؛ ديديم که تا زماني که معاويه با حيله از اين افراد در حضور مردم بيعت نگرفت، آنان نيز بيعت نکرده بودند.

3 ـ وصيت معاويه در باب حجاز و اهالي آن به يزيد

مخالفان خلافت يزيد بيشتر در مکه و مدينه بودند و معاويه با اقدامات تبليغي و توسل به راه‌هاي فراواني با حيله براي يزيد بيعت گرفت اما همين مسأله که اهالي مکه با رضا و رغبت قلبي تن به بيعت نداده بودند، مکه را در زمرة حساسترين شهرها در دورة يزيد قرار مي‌داد. اين اهميت و حساسيت باعث شد تا معاويه در حالي که با مرگ دست و پنجه نرم مي‌کرد و در حال احتضار بود، از سفارش به فرزند در باب مکه غافل نشود:

«اي پسر، به سبب دوستي تو دنيا را به آخرت برگزيدم و حق علي بن ابي طالب را بگرداندم و بار گناه بر پشت خويش نهاده و به جهت تو آخرت خود تباه کردم. از آن مي‌ترسم که نصيحت مرا قبول نکني و قوم خويش را بکشي و روي به حرم خداي تعالي آورده، با اهل حرم جنگ کني و ايشان را به ناحق بکشي...»22

طبري نيز در مورد وصيت معاويه به يزيد در باب اهالي مکه مي نويسد:

«در اهل حجاز بنگر، ايشان اصل و نسب تو هستند. هر کدام نزد تو آمد، او را گرامي بدار و از غايب هاي ايشان دستگيري کن.»23

معاويه از سفارش و نصيحت به يزيد در مورد مخالفان وي نيز غافل نشد:

«حسين بن علي مردي است کم خطر، اميدوارم خدا او را به وسيلة کساني که پدرش را کشتند و برادرش را بي کس گذاشتند، از پيش بردارد. چنان مي‌بينم که مردم عراق او را به قيام وا مي‌دارند، اگر به او دست يافتي، گذشت کن که اگر من باشم، گذشت مي کنم.24 اما ابن زبير همانند اسب و سوسمار است، اگر او را ديدي ميخ کوبش کن، مگر اينکه از تو صلح بخواهد. پس از او بپذير و تا مي‌تواني جلوي خونريزي قومت را بگير.»25

مکه در دورة يزيد

واليان اموي در مکه

در زمان خلافت يزيد، گروهي والي مکه شدند که عبارت بودند از: عمرو بن سعيد بن عاص، وليد بن عتبة بن ابوسفيان، عثمان بن محمد بن ابوسفيان، حارث بن خالد بن عاص، عبدالرحمان بن زيدبن خطاب بن نفيل العدوي، برادرزادة عمربن خطاب و يحيي بن حکيم ابن صفوان بن امية بن خلف جمحي.26

طبري ولايت عمرو بن سعيد را نيز در اخبار سال 60 ق. آورده است: «عمرو بن سعيد در اين سال، در همان حال که والي مکه و مدينه بود، براي مردم حج گزارد و يزيد بن معاويه او را در ماه رمضان و پس از عزل وليد بن عتبه، والي مدينه گردانيد.»27

آخرين والي يزيد در مکه، يحيي بن حکيم بن صفوان بود. در آن زمان عبدالله بن زبير همواره با وي مقيم مکه بود. پس از آن، يحيي بن حکيم براي وي ميانجي‌گري کرد. حارث ابن خالد بن عاص‌بن هشام بن مغيره در نامه‌اي به يزيد نوشت که او با عبدالله بن زبير ارتباط دارد. يزيد نيز يحيي بن حکيم را عزل کرد و حارث بن خالد را بر مکه گمارد، ولي ابن زبير نگذاشت که براي مردم نماز بگزارد. خالد در منزل خود براي نزديکانش نماز مي خواند و مصعب بن عبدالرحمان، به فرمان ابن زبير در مسجدالحرام براي مردم نماز مي‌خواند. وضع به همين منوال بود تا اين که يزيد بن معاويه، حصين بن نمير را به سرکوبي ابن زبير فرستاد و در اين هنگام بود که به دنبال مرگ يزيد، با عبدالله بن زبير بيعت شد و او در مکه براي مردم نماز خواند.28

ـ يزيد و مخالفان حکومت اموي در مکه

زماني که يزيد به خلافت دست يافت، در نخستين فرصت، از وليد بن عتبه، حاکم خود در مدينه خواست از مردم مدينه براي خلافتش بيعت بگيرد و براي اين کار از حسين بن علي علیهما السلام شروع کند. با بررسي منابع اين دوره، درمي‌يابيم که همة تلاش يزيد براي آن بود تا در اسرع وقت از مخالفان خود در حجاز بيعت بگيرد. 29

اهميت اين مسأله براي يزيد از اين جهت بود که اگر کمترين فرصتي به مخالفانش مي‌داد، آن‌ها اين امکان را مي‌يافتند که مخالفتشان را آشکار کنند و با توجه به اين‌که يزيد مشروعيت چنداني نزد مسلمانان نداشت، مخالفان مي‌توانستند همراهي گستردة مردم را به دست آورند. جدّي‌ترين مخالفان يزيد در اين زمان حسين بن علي و عبدالله بن زبير بودند که پذيراي خلافت يزيد نبوده و خود را شايسته‌تر از وي براي احراز منصب خلافت مي‌دانستند.

ـ حسين بن علي علیهما السلام

يزيد به وليد بن عتبه، حاکم مدينه تأکيد کرد پيش از آن‌که فتنه‌اي پديد آيد، از مخالفان بيعت بگيرد و اگر بيعت نکردند، گردن آن‌ها را بزند.30 وليد درخواست او را نامعقول خواند و با اشاره به حسين بن علي علیهما السلام گفت: من چگونه مي‌توانم او را بکشم؟31 وليد برخورد جدّي و قاطع در مقابل حسين بن علي علیهما السلام نداشت و همين امر باعث شد تا يزيد وي را از حکومت مدينه عزل کند و عمروبن سعيد بن عاص را، که حاکم مکه هم بود به حکومت مدينه بگمارد.32

اما حسين بن علي علیهما السلام با وجود تدابير يزيد براي بيعت گرفتن، دريافت که مدينه امنيت لازم براي او و خاندانش ندارد. ايشان پس از زيارت قبر جدش پيامبر اسلامصلی الله علیه و آله و سلم ، مدينه را رها کرد و با عده‌اي از خويشان و نزديکان و زن و فرزند به سوي مکه حرکت کرد.33

انتخاب مکه توسط حسن بن علي، انتخاب درستي بود؛ چرا که يمن يا هر شهر ديگري امنيت لازم را نداشت. در مکه اين امکان براي حسين بن علي علیهما السلام وجود داشت که اوضاع را بسنجد و بتواند به درستي تصميم بگيرد.

به گزارش دينوري، تمامي اهل بيت حسين بن علي علیهم السلام با وي به مکه رفتند و تنها کسي که در مدينه ماند، محمد بن حنفيه بود.34

حسين بن علي در 28 رجب سال 60 ق. از مدينه به سوي مکه حرکت کرد و سوم شعبان وارد مکه شد و اندکي بيش از چهار ماه تا 8 ذي حجه در مکه ماند.35

با ورود حسين بن علي علیهما السلام به مکه، مردم مکه بسيار خوشحال شدند و صبح و شام نزد وي رفت و آمد داشتند.36 دينوري نوشته است: حسين در شعب علي وارد شد و مردم هر روز نزد وي آمده و اطرافش حلقه مي‌زدند، حتي ابن زبير هم در جمعي که اطراف امام بود، حضور مي‌يافت.37

ابن زبير مي‌دانست با وجود حسين بن علي علیهما السلام در مکه، کسي با او همراهي نخواهد کرد. از اين رو، زماني که مردم کوفه حسين بن علي علیهما السلام را دعوت به قيام بر ضدّ يزيد کردند، عبدالله بن زبير مايل بود حسين بن علي علیهما السلام از مکه خارج شود تا راه براي او باز گردد.

ابن اثير مي نويسد: حسين علیه السلام براي ابن زبير بار سنگيني شده بود؛ زيرا با بودن او اهل حجاز به سويش نمي‌رفتند و تا وي در آن شهر بود، کسي با او بيعت نمي‌کرد.38

ابن اثير در جاي ديگر از قول حسين بن علي علیهما السلام نقل مي‌کند: «اين مرد(عبدالله) چيزي در دنيا دوست ندارد جز خروج من از حجاز. او مي داند که مردم وي را با من برابر نمي‌دانند. پس مي‌خواهد من بروم تا محيط براي وي خالي باشد.»39

هر چند منابع ديگري نقل مي‌کنندکه پس از تصميم حسين بن علي علیهما السلام براي خروج از مکه، افراد زيادي از او خواستند که به کوفه نرود و در مکه باقي بماند؛ از جملة آن‌ها عبدالله بن زبير بود.40

به هرحال پس از مدتي، نامة مسلم بن عقيل مبني بر حمايت مردم کوفه از خلافت حسين ابن علي علیهما السلام ، به وي رسيد.41 با رسيدن نامة مسلم، عبدالله بن عباس و ديگر دوستان حسين بن علي علیهما السلام ، با رفتن او به کوفه مخالفت کردند؛ چون علاوه بر اهميتي که براي او قائل بودند، مي‌دانستند که کوفيان اهل حيله و نيرنگ هستند و در اين کار سابقه داشتند. نصيحت ابن عباس اين بود که اگر براي رفتن به کوفه اصرار دارد، تا زماني که اهل کوفه بر والي اموي کوفه نشوريده و وي را بيرون نکرده‌اند به آن شهر نرود. نصيحت ديگر اين بود که حسين بن علي علیهما السلام به يمن برود و در دژهاي آنجا پناه گرفته، از حمايت شيعيان پدرش بهره‌مند شود،42 اما او اين نصايح را ناديده گرفت و در ذي‌حجة سال 61 ق. از مکه خارج شد و به سمت کوفه حرکت کرد...43

حسين‌بن علي علیهما السلام از مکه خارج شده بودکه مسلم توانست زندانبانش را قانع‌کند فرستاده‌اي نزد حسين‌بن علي علیهما السلام بفرستد و خبر تحوّلات منفي کوفه را به او برساند و او را نصيحت کند که به مکه بازگردد. نامه در منطقة «زباله» به حسين بن علي علیهما السلام رسيد اما او ترجيح داد به راه خود ادامه دهد 44 تا فاجعة کربلا آفريده شود و لکة ننگش تا ابد بر دامان خاندان اموي باقي بماند.

ـ ابن زبير

زماني‌که حاکم امويِ مدينه درصدد بود از مخالفان يزيد بيعت بگيرد، ابن زبير را احضارکرد. ابن زبير پيغام داد مي‌آيم ولي تأخير کرد. مجدداً در پي او فرستادند. وقتي فرصت گذشت، آخر شب ابن زبير مدينه را به سوي مکه ترک کرد. در مکه مردم پيرامون او گرد آمدند و در مجلسش شرکت مي‌کردند.45 اما با ورود حسين بن علي علیهما السلام به مکه، اين توجه کمرنگ‌تر شد. موضع ابن زبير در مورد اقامت حسين بن علي در مکه، دقيق مشخص نيست، منابع اين دوره نيز در اين مورد اتفاق نظر ندارند؛ به روايت ابن اعثم و ابن اثير، کسي که از خروج حسين بن علي علیهما السلام از مکه به سمت کوفه خوشحال و خرسند شد، ابن زبير بود، 46 اما مسعودي نظري کاملاً متضاد دارد.47

با شهادت حسين بن علي علیهما السلام ، ابن زبير به مسجد رفت و طي سخناني، آشکارا قاتلان او را مورد نکوهش قرار داد. سپس مردم کوفه را «پيمان شکنان غدار» خواند. وي نهايتاً ضمن مدح حسين بن علي علیهما السلام ، به مذمّت يزيد پرداخت: «به خدا قسم او از کساني نبود که به جاي خواندن قرآن به آوازخواني بپردازد و به جاي گريه از خوف خدا به ترانه گويي مشغول شود و به جاي روزه گرفتن مشغول نوشيدن شراب و محرّمات باشد و بازي با سگان شکاري را بر ياد خدا ترجيح دهد.» 48

يزيد براي آرام کردن ابن زبير در مکه و مردم مدينه که شورش کرده بودند، تدابير مختلفي درپيش گرفت. در آغاز وي کوشيد تا توسط عبدالله بن جعفر آن‌ها را به آرامش دعوت کند.49 طبري از عمرو بن سعيد نقل کرده است که مي‌گفت: «تمامي اهل مکه و مدينه تمايل به ابن زبير دارند.»50 شورشيان مدينه، امويان و ياران و موالي آن‌ها را که تقريباً هزار نفر بودند، در خانة مروان بن حکم محاصره کرده و پس از آن در حالي که بچه ها آنها را سنگسار مي کردند، با خفت و خواري از شهر بيرون راندند.51

يزيد که از شگردهاي سياسي خود براي آرام کردن اوضاع مدينه خسته شده بود، سپاهي را به سمت مدينه فرستاد تا پس از آرام کردن اوضاع در مدينه، در مکه کار ابن زبير را نيز يکسره کند.52 فرمانده اين سپاه، مسلم بن عقبه بود. او با کشتار زيادي که در مدينه انجام داد، به «مسرف» شهرت يافت.53

سپاه شام پس از قتل و غارت مردم مدينه، به سمت مکه حرکت کرد تا ابن زبير و يارانش را نيز سرکوب کند. اما مسلم بن عقبه در نيمة راه جان داد و طبق دستور يزيد، کار به دست حصين بن نمير افتاد. حصين به سوي مکه رفت و در مدت چندين ماه از اطراف شهر و از روي کوه‌ها با منجنيق به حرم خدا آتش و سنگ پرتاب مي‌کرد. 54

سرانجام در ربيع الأول سال 64 ق. زماني‌که خبر مرگ يزيد به گوش حصين بن نيمر رسيد، دست از حمله کشيد و طبق مصالحه‌اي براي زيارت خانة خدا وارد شهر شد. 55

در سال 64 ق. يزيد وفات يافت و دورة پر فراز و نشيب مکه و مدينه در دورة خلافت او و پدرش معاويه به تاريخ پيوست.

پی ‌ نوشت ‌ ها :

1 . الفاسي المکّي، تقي الدين: شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ص 258، ترجمه محمد مقدس، ج2، تهران، مشعر، چ اول، 1386

2 . همان منبع، همان صفحه.

3 . ابن اثير: تاريخ کامل، ترجمة محمدحسين روحاني، تهران، اساطير، چ دوم، 1376، ص2137

4 . همان منبع، صص2150 ـ 2027

5 . يعقوبي، تاريخ يعقوبي، ج2، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1343، صص9 ـ 238

6 . طبري: تاريخ طبري، ج7، تهران، اساطير، 1368، ص224

7 . ابن اعثم‌کوفي: الفتوح، تصحيح غلامرضا طباطبايي مجد، تهران، علمي وفرهنگي، چ اول، 1372، صص . 800

8 . همان، صص 11ـ 802

9 . ابن قتيبة دينوري، الامامة و السياسه، تهران، ققنوس، 1380، صص6 ـ 194

10 . ابن اثير، تاريخ کامل، ج5، ص 2165 ؛ مسعودي، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاينده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1360، ص 135؛ الفتوح، ابن اعثم، ص 800

11 . بلاذري، احمد بن يحيي: انساب الاشراف، به‌کوشش محمد باقر محمودي، بيروت، چاپ اول، 1397ق. صص 65 ـ 157

12 . ابن اعثم، الفتوح، صص800 ـ 799

13 . تاريخ طبري، ج7، ص 2868

14 . همان منبع، همان صفحه.

15 . تاريخ کامل، ابن اثير، ج5، ص2012

16 . همان، ص 2015

17 . ابن اعثم، الفتوح، صص 1 ـ800

18 . ابن قتيبه، الامامة و السياسه، صص 204 ـ 199

19 . ابن اثير، تاريخ کامل، ص 2086

20 . ابن اعثم، الفتوح، ص 811

21 . ابن اثير، تاريخ کامل، ص 2086

22 . ابن اعثم، الفتوح، صص 5 ـ 814

23 . تاريخ طبري، ج7، صص3 ـ 222

24 . الفتوح، ابن اعثم، صص7 ـ 816 و 813 ؛ ذهبي، شمس الدين محمد، تاريخ اسلام، به تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، درالکتاب العربي، بيروت، 1410ق. ج5، 72 ؛ تاريخ طبري، ج7، صص 288 و 286

25 . تاريخ طبري، ج7، ص288

26 . الفاسي، شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ص 260

27 . تاريخ طبري، ج7، ص343

28 . الفاسي، شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ص 262

29 . تاريخ کامل، ابن اثير، ص 2201؛ ابوحنيفه احمد بن داود، اخبارالطوال، ترجمه محمود مهدوي دامغاني، نشر ني، تهران، 1366، ص228

30 . ذهبي، تاريخ اسلام، ج2، صص9 ـ 268

31 . ابن اعثم، الفتوح، ص825

32 . ذهبي، تاريخ اسلام، ج2، ص269

33 . ابن اعثم، الفتوح، ص825

34 . دينوري، اخبار الطوال، ص230

35 . تاريخ طبري، ج7، ص343

36 . ابن اعثم، الفتوح، ص833

37 . دينوري، اخبار الطوال، ص228

38 . ابن اثير، ج5، ص2112

39 . همان.

40 . مسعودي، مروج الذهب، ج2، صص60 ـ 59

41 . تاريخ کامل، ابن اثير، ص2231

42 . تاريخ طبري، ج7، 4 ـ 383 ؛ تاريخ کامل، ابن اثير، صص6 ـ 2321

43 . ابن اعثم، الفتوح، ص825

44 . همان.

45 . دينوري، اخبارالطوال، ص 272

46 . ابن اعثم، الفتوح، ص 833؛ دینوری، اخبار الطوال، ص228

47 . مسعودي، مروج الذهب، ج2، صص60 ـ 59

48 . تاريخ طبري، ج7،ص 384

49 . همان، ص384

50 . همان، همانجا.

51 . بلاذري، انساب الاشراف، ص32 ؛ تاريخ طبري، ص389

52 . تاريخ يعقوبي، ج2، ص250

53 . همان.

54 . ابن اعثم، الفتوح، ص823 ؛ دینوری، اخبارالطوال، ص268

55 . ابن اعثم، الفتوح، ص823